

مجله‌ی شعرپژوهی (بوستان ادب) دانشگاه شیراز، مقاله‌ی علمی - پژوهشی

سال پانزدهم، شماره‌ی چهارم، زمستان ۱۴۰۲، پیاپی ۵۸، صص ۱۱۳-۱۳۸

DOI: 10.22099/JBA.2023.47017.4373

بررسی جلوه‌های فرجام‌گرایی در اشعار احمد شاملو

غلامرضا کافی*

ندا حاتمی**

چکیده

جستار حاضر در پی بررسی نمودهای فرجام‌گرایی در اشعار شاملو است. در این مقاله با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی مجموعه اشعار احمد شاملو بررسی شده و اشعاری که فرم فرجام‌گرایانه دارند، موردتحلیل و واریسی قرار گرفته‌اند. براساس شواهد موجود در پژوهش می‌توان گفت که فرجام‌گرایی یکی از مفاهیم برجسته در اشعار شاملوست که وجوه مختلفی از جهان‌بینی وی را نمایان می‌کند. فرجام‌گرایی در شعر شاملو را می‌توان به دو دسته‌ی کلی تقسیم کرد: اول آن گروه از اشعاری که فرم فرجام‌گرایانه ندارند؛ اما در لایه‌های زیرین خود ذهنیتی آخرالزمانی را ارائه داده‌اند و اشارات فرجام‌گرایانه دارند و دوم، اشعاری که بر اساس فرم و روایت آخرالزمانی خلق شده‌اند. علاوه‌براین، براساس نتایج تحقیق مشخص می‌شود که فرجام‌گرایی در شعر شاملو بیشتر کارکردی سیاسی و مبارزه‌طلبانه دارد و همچنان که با فرجام‌گرایی مارکسیستی قابل‌قیاس است، گاهی

* دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز ghkafi@shirazu.ac.ir

** دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز hatamineda73732@gmail.com

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۲/۸/۲۷

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۲/۲/۲۲

به روایتی ضدآخرالزمانی بدل می‌شود و رویکرد سکولار شاعر را نمایان می‌کند. واژه‌های کلیدی: آپوکالیپس، احمد شاملو، ادبیات آخرالزمانی، ادبیات معاصر، فرجام‌گرایی.

۱. مقدمه

یکی از مباحث مهمی که همواره کانون بحث و بررسی افراد، نظریه‌پردازان، فلاسفه، ادیان، فرهنگ‌ها و ملل گوناگون بوده و دیدگاه‌های متعددی در قالب‌های مختلف پیرامون آن ارائه شده، مسئله‌ی فرجام جهان است. قائل شدن آغازی برای دنیا باعث می‌شود که بشر همواره جهان را در مسیری خطی تصور کند و برای آن فرجامی نیز قائل شود. چنین نگرشی موجب می‌شود که فرهنگ‌ها و ملت‌های گوناگون با توجه به نوع زیست، بنیان‌های فکری، آیین‌ها، سنت‌ها و تجربیات جمعی‌شان، پیشگویی‌های متعددی درباره‌ی فرجام جهان ارائه دهند؛ پیشگویی‌هایی که گاه جریان‌ساز بوده و جنبش‌های متعددی را در سطح اجتماع رقم زده است. اگرچه فرجام‌گرایی (Eschatology) یکی از مباحث عمده در تئولوژی و الهیات است؛ اما در زمینه‌های گسترده‌ی دیگری مانند ادبیات و هنر نیز همواره بروز پیدا کرده و باعث پدید آمدن گونه‌ای ادبی شده که ادبیات فرجام‌گرایانه یا آخرالزمانی نامیده می‌شود.

بر این اساس ادبیات فرجام‌گرایانه یا آخرالزمانی به‌عنوان گونه‌ای از ادبیات شهودآمیز و مکاشفه‌محور شناخته می‌شود که به بیان وقایعی مانند نابودی جهان، ظهور منجی، ظهور دجال، رستاخیز و... می‌پردازد. درواقع این گونه‌ی ادبی به وقایعی اشاره می‌کند که بشر در آخرین مرحله از حیات خود روی زمین تجربه خواهد کرد (رک. گرجی، ۱۳۸۳: ۱۴۹).

این رویکرد که با مباحث مربوط به پایان تاریخ و سرنوشت نهایی انسان مرتبط است، در ادبیات فارسی نیز نمود ویژه‌ای دارد و به‌دلیل زمینه‌های مذهبی، آیینی، فرهنگی، سیاسی، تاریخی و اجتماعی موجود در ایران می‌توان آثار متنوعی را پیرامون این مفهوم در ادبیات معاصر به‌ویژه در حوزه‌ی شعر مشاهده کرد. وجود چنین تنوعی باعث می‌شود بررسی ریشه‌ها، زمینه‌های ظهور و بروز، جلوه‌های خاص، جهت‌گیری‌ها و حتی

هم‌گرایی‌ها و واگرایی‌ها پیرامون این مفهوم اهمیت یابد و پیگیری این جلوه‌ها و فرانمودها مسائل مختلفی را در لایه‌های زیرین سطوح شناختی شعر معاصر روشن کند. در این میان یکی از شاعرانی که به‌خوبی ذهنیت خاص فرجام‌گرایانه‌ی خود را در آثارش نمایان کرده و اشعار شاخص و قابل‌ملاحظه‌ای در این مقوله دارد، احمد شاملو است. در اشعار شاملو می‌توان نمودهای ویژه‌ای از فرجام‌گرایی را ردگیری کرد و از این طریق به نظام ذهنی خاص شاعر پیرامون این موضوع دست یافت؛ از این‌رو پژوهش حاضر قصد دارد فرانمودهای فرجام‌گرایانه را در اشعار شاملو بررسی و پس‌زمینه و ریشه‌های بروز این مؤلفه‌ها را بازیابی کند و شرح دهد و به بسط و گسترش نظام فرجام‌گرایانه‌ی اشعار وی پردازد. بر این اساس بعد از بررسی تمام اشعار شاملو، اشعاری که در فرمی فرجام‌گرایانه خلق شده‌اند، تفکیک شده و موردتحلیل قرار گرفته‌اند. در اشعار شاملو فرجام‌گرایی بیشتر متأثر از ذهنیت سیاسی و نگرش انسان‌مدارانه‌ی نهادینه در وجود شاعر است و می‌تواند متأثر از نوعی فرجام‌گرایی مارکسیستی نیز باشد. علاوه‌براین فرجام‌گرایی به ابزاری برای مبارزه‌ی سیاسی و نقد جهان معاصر و اجتماع بحران‌زده‌ی شاعر بدل شده و گاه در همین راستا کارکردی ضدفرجام‌گرایانه نیز پیدا می‌کند و شاعر به انکار، نفی و مقابله با عناصر آخرالزمانی می‌پردازد.

۱.۱. اهداف پژوهش

تحلیل و تفسیر جلوه‌های فرجام‌گرایی و بررسی ریشه‌ها و دلایل بروز این جلوه‌ها در اشعار شاملو.

۱.۲. پیشینه‌ی پژوهش

هرچند در زمینه‌ی فرجام‌گرایی در ادبیات فارسی پژوهش‌های متعددی انجام شده است؛ اما از میان این پژوهش‌ها تنها تعداد معدودی به ادبیات معاصر پرداخته‌اند. یکی از مواردی که در این زمینه می‌توان به آن اشاره کرد، جستاری باعنوان «بررسی تطبیقی مؤلفه‌های

آپوکالیپسی در سفر احمد شاملو و بازگشت دیگر ویلیام باتلر بیتس» ذوالفقارخانی (۱۳۹۷) است که مؤلفه‌های آخرالزمانی مانند مکاشفه و اندریافت شاعرانه، پیشگویی و هشدار، هزاره‌گرایی و پایان تاریخ و در آخر خشونت‌گرایی زبانی را در شعر سفر شاملو باز یافته و با شعر بازگشت دیگر باتلر بیتس (Butler Yeats) تطبیق می‌دهد. اگرچه این مقاله مبنایی اساسی برای پژوهش حاضر به شمار می‌رود؛ اما از آنجاکه تنها به بررسی یکی از اشعار شاملو پرداخته، تفاوت‌های اساسی با این پژوهش دارد.

علاوه بر مقاله‌ی یادشده در مقاله‌ی دیگری از حیدریان شهری (۱۳۹۲)، با عنوان «رویکردی تطبیقی به بینش فرجام‌گرایانه شعر بدر شاکر سیاب و فروغ فرخزاد» نمودهای ادبیات مکاشفه‌محور در اشعار فروغ فرخزاد و بدر شاکر سیاب به‌طور تطبیقی بررسی و با بررسی چگونگی ظهور و بروز مؤلفه‌های آخرالزمانی در اشعار این دو شاعر مشخص شده که مکاشفات پیشگویانه در شعر آن‌ها به‌منظور ملموس کردن «اکنون بحران» انجام شده است.

در پژوهشی با عنوان «مکاشفات پیشگویانه‌ی هشت کتاب سهراب سپهری» از گرجی (۱۳۸۴)، این نتیجه به دست آمده که سهراب بیش از آنکه به مکاشفه‌ی آخرالزمانی توجه داشته باشد، به ابزار و اسباب این مکاشفات نظر دارد و بارزترین تجلی این اسباب را می‌توان در زمینه‌هایی مانند خواب، رؤیا، تفأل و تطیر و... مشاهده کرد.

از میان سه مقاله‌ی یادشده، پژوهش‌هایی که پیرامون شعر فروغ فرخزاد و احمد شاملو انجام شده است، به آخرالزمانی بودن مؤلفه‌ها پرداخته‌اند و از این منظر به جستار حاضر نزدیک‌ترند. این درحالی است که در پژوهش انجام‌شده پیرامون هشت کتاب سهراب، بیشتر به مکاشفه‌محور بودن اشعار توجه شده است. وجه تمایز پژوهش حاضر با این سه مقاله در این است که این جستار به‌صورت گسترده‌تری به بررسی مفاهیم فرجام‌گرایانه پرداخته و نگاه جامع‌تر و وسیع‌تری نسبت به موضوع دارد.

۲. فرجام‌گرایی (Eschatology)

واژه‌ی فرجام در زبان پهلوی به صورت frazam آمده و معانی متعددی مانند پایان، عاقبت، آخرین شرابی که در صراحی ریخته شود، سود و فایده و سعادت و خوشبختی دارد (رک. مکنزی، ۱۳۸۸: ۷۴). طبق این معانی می‌توان گفت که فرجام‌گرایی یا فرجام‌شناسی، علم مطالعه‌ی پایان‌نهایی جهان و غایت کلی آفرینش است (رک. ضیاءالدینی دشتخاکی، ۱۳۹۴: ۱۹۸).

فرجام‌گرایی از مباحث مربوط به الهیات و علوم دینی است که به سرنوشت‌نهایی بشر و وقایع تاریخی مرتبط با آن می‌پردازد (Oxford Dictionary). این اصطلاح که معمولاً معادل پایان جهان و آخرالزمان در نظر گرفته می‌شود، از لغت یونانی «*éscatos*» (ἔσχατος) به معنای «آخرین» برآمده و در زبان انگلیسی برای نخستین بار در سال ۱۸۴۴ با ترکیب دو واژه‌ی (Eschato) به معنای «آخرین» و (Logy)، به معنای «مطالعه» به وجود آمده است (Walls, 2009: 2).

درواقع فرجام‌شناسی استعاره‌ای از پایان واقعیت مادی و پیوند مجدد انسان با جهان قدسی و الهی است که بسیاری از ادیان با آن به عنوان موضوعی آخرت‌شناسانه و رویدادی آینده‌نگر برخورد کرده‌اند (BBC, 2011).

این اصطلاح زمینه‌های گسترده‌ی مذهبی، سکولار، عرفانی، اجتماعی، سیاسی و حتی علمی را دربرمی‌گیرد و به مفاهیم متنوع بسیاری می‌پردازد؛ مفاهیمی که ممکن است از ریشه‌های فرجام‌گرایانه‌ی خود فاصله گرفته باشند؛ اما به دلیل رویکردشان نسبت به مقوله‌ی زمان، پایان تاریخ و سرنوشت انسان وجوه فرجام‌گرایانه دارند. بر این اساس فرجام‌گرایی به عنوان رویکرد مطالعه‌ی پایان تاریخ به هر آن چیزی اشاره دارد که با آخرالزمان و پساآخرالزمان به عنوان‌نهایی‌ترین سرنوشت بشریت در ارتباط باشد.

این واژه که ابتدا به عنوان اصطلاحی غربی به اعتقادات یهودیان، مسیحیان و مسلمانان درباره‌ی پایان تاریخ، زنده شدن مردگان، قیامت، عصر مسیحیت و مشکل تئودیکس (اثبات عدالت خدا) اشاره داشت، در ادامه توسط مورخان دینی برای موضوعات و مفاهیم

مشابهی در ادیان باستانی، فرهنگ‌های مدیترانه‌ای قدیم، خاورمیانه و تمدن‌های شرقی نیز به کار برده شد. در نهایت اصطلاح آخرالزمان چه در فرهنگ‌های باستانی با زمینه‌های اسطوره‌ای و چه در زمینه‌های تاریخی، مذهبی یا سکولار به مفاهیمی مانند جاودانگی روح، تولد دوباره، معاد، هجرت روح، پایان تاریخ، موعود، هزاره‌گرایی، جهنم، بهشت، نجات، آخرالزمان، فاجعه‌ی جهانی و... اشاره دارد (Landes, 2016).

درواقع از متون فرجام‌گرایانه برداشتی عام و برداشتی سنتی وجود دارد. در برداشت عامیانه، متن آخرالزمانی به وقایع، ویرانی‌ها و هرج و مرجی اشاره دارد که در زمان منتهی به پایان جهان رخ می‌دهد؛ اما به‌طور سنتی نمایان‌گر متون وحیانی است و نه تنها به پایان جهان می‌پردازد؛ بلکه به پرده‌برداری از رموز و حقایق پنهان جهان مربوط می‌شود. اسطوره‌ی سنتی آخرالزمان همواره مربوط به آشکار کردن قدرتی فراتر از تمام قدرتهاست که حتی پس از تمام پایان‌ها ماندگارست و به فرجام جهان معنی می‌دهد (Stifflemire, 2017:3).

براساس برداشت سنتی می‌توان این گونه‌ی ادبی را ژانری از ادبیات وحیانی با چارچوب روایی دانست که در آن مکاشفه‌ای توسط موجودی اخروی برای یک گیرنده‌ی انسانی ارائه می‌شود. این مکاشفه واقعیتهای متعالی را افشا می‌کند که از نظر زمانی به فرجام و پایان تاریخ تعلق دارد و از نظر مکانی به جهانی مافوق طبیعی می‌پردازد. چنین مکاشفه‌ای برای گروهی فرستاده می‌شود که در شرایط بحران قرار دارند و هدف آن تشویق این افراد به مقاومت است (Taylor, 2016: 25). بر اساس این تعریف می‌توان گفت که ادبیات آخرالزمانی در قالب چشم‌اندازها، نمادها، تصاویر عجیب و غریب و با زبانی رمزگذاری شده به پیشگویی فاجعه و ویرانی می‌پردازد. این گونه‌ی ادبی بر توصیف پایان جهان تأکید دارد و به‌طور معمول علاوه بر اینکه وقایع عظیم و فاجعه‌باری را به تصویر می‌کشد، بر آن ایده‌هایی تأکید دارد که به رابطه‌ی آسمان و زمین و حکومت مطلق خدا بر هر دو می‌پردازند (Foster, 2016: 237).

برخلاف این تعریف سنتی از سال ۱۹۴۵، آخرالزمان به هر فاجعه‌ی سیاره‌ای یا اثرات

پیش‌بینی شده‌ی آن و یک کلمه‌ی رمز برای هر نوع فاجعه‌ی قریب‌الوقوع یا تغییر بنیادی، واقعی یا درک شده اشاره می‌کند. این استفاده از «آخرالزمان» برای اشاره به هر فاجعه یا تغییر بنیادی در آثار داستانی از جمله فیلم‌ها، رمان‌ها و کتاب‌های طنز اعمال شده است. مقوله‌هایی مانند بحران‌های اقتصادی و سیاسی قریب‌الوقوع، پیش‌بینی شده یا خیالی در کنار مقوله‌هایی که به پایان جهان می‌پردازند، مفهومی از آخرالزمان را تداوم بخشیده‌اند که با مفاهیم و مضامین مرتبط با ژانر دینی آخرالزمان و جهان‌بینی آخرالزمانی متفاوت است (همان: ۲۵). از این منظر به‌طور کلی متن آخرالزمانی بیشتر انعکاس‌دهنده‌ی آشوب و ویرانی است (Lisboa, 2011: 18).

به‌طور کلی می‌توان گفت تعاریفی که عملکرد متون آخرالزمانی را دربرمی‌گیرند، همیشه این فرض را منعکس می‌کنند که چنین ادبیاتی نتیجه‌ی بحران است. با وجود این تأکید بیش‌ازحد بر بحران به‌عنوان زمینه‌ی عادی و حتی ضروری ایجاد متن‌های آخرالزمانی نیز همواره توسط بسیاری از پژوهشگران موردانتقاد قرار گرفته است. چنین پژوهشگرانی آخرالزمان را به‌عنوان پدیده‌ای فرهنگی از آن نوع آخرالزمان ادبی متمایز می‌دانند که تنها به نابودی و تخریب و فاجعه‌ی قریب‌الوقوع می‌پردازد (Taylor, 2016: 48). به‌علاوه با گذشت زمان مفهوم آخرالزمان توسعه یافته و زمینه‌های گسترده و متنوع‌تری را دربرگرفته است؛ زمینه‌هایی که شکاف قابل‌ملاحظه‌ای نسبت به تفکرات اولیه‌ی آخرالزمانی دارند و علاوه بر ادبیات و مذهب می‌توان کاربرد آن را در موسیقی، نقاشی، مجسمه‌سازی، سینما، سیاست و... دید.

چنین برداشتی از آخرالزمان دیگر محدود به نوعی ادبیات وحیانی نمی‌شود که تنها در اختیار افرادی برگزیده قرار می‌گیرد. شاید قابل‌توجه‌ترین تحول در ادبیات آخرالزمانی، جدایی آن از اندیشه‌های نزول متعالی یا حقیقت الهی و کاربرد روزافزون آن به‌عنوان اصطلاحی برای نشان دادن تغییرات اساسی، کلی و فاجعه‌بار در زندگی و فرهنگ بشر است (Bank, 2012: 361).

علاوه‌براین متون فرجام‌گرایانه، همواره در تلاش برای مواجهه با آسیب‌های تاریخی

هستند. بر این اساس هنگام بررسی یک متن فرجام‌گرایانه‌ی مدرن، بیش از آنکه عناصر آینده‌محور آن اهمیت داشته باشند، تحلیل بازنمودها و نشانه‌هایی که مربوط به گذشته‌ی آزردهنده‌ی حاضر در متن است، اهمیت دارد. درواقع متون فرجام‌گرایانه درحال نقد دنیای معاصر و مدرن هستند. این متون اضطراب‌های دلخراشی را در خود نهان کرده‌اند که همگی بیش از آنکه نگرانی بشر را از آینده نشان دهند؛ محصولی از تاریخچه‌ی ناخوشایندی هستند که متن با آن درگیر بوده است (Hicks, 2016: 15).

بر اساس تأثیرات و تجربیات شخصی و اجتماعی احمد شاملو، اشعار او می‌تواند زمینه‌ی خوبی برای بروز چنین نموده‌های فرجام‌گرایانه‌ای باشد. شعر شاملو با بافت سیاسی، اجتماعی و انسان‌گرایانه‌ای که دارد و تمایل و کنشی که برای یک زندگی عادلانه‌تر نشان می‌دهد، می‌تواند جلوه‌گر گونه‌ای فرجام‌گرایی باشد که بر عاملیت انسان تأکید می‌ورزد. درواقع حساسیت شاملو بر انسان و سرنوشتش باعث می‌شود شعر او بتواند ظرفیت چشمگیری برای واکاوی عناصر فرجام‌گرایانه داشته باشد و حتی دریچه‌ای برای ورود به کلیت فرجام‌گرایی در شعر معاصر فارسی باشد. ذوالفقارخانی نیز که به شعر سفر شاملو از منظری فرجام‌گرایانه پرداخته است، تحریبات شاملو را در باب انسان در این انتخاب دخیل دانسته و مواردی مانند هم‌زمانی جنگ جهانی دوم با حیات شاملو، انقلاب صنعتی و آثار آن بر شعر و اندیشه‌ی وی، تحولات اجتماعی و فرهنگی قرن بیستم، کودتای ۲۸ مرداد، گذر از جامعه‌ی سنتی به جامعه‌ی مدرن و دلواپسی‌های سیاسی و اجتماعی (رک. ذوالفقارخانی، ۱۳۹۷: ۷۰) را به‌عنوان دلایلی بیان می‌کند که بر اساس آن شعر شاملو به‌لحاظ نظری ظرفیت بروز عناصر فرجام‌گرایانه را دارا می‌شود.

پیش از ورود به اشعار شاملو و بررسی آن‌ها باید توجه داشت که آخرالزمان و عناصر آخرالزمانی، دیگر اشاره به «پایان جهان» به‌عنوان اتفاقی قریب‌الوقوع ندارند و در جست‌وجوی پیش‌بینی و پیشگویی چنین پایانی هم نیستند؛ بلکه طبق تعریفی تازه، ماهیت آخرالزمان از آنچه در پایان جهان رخ خواهد داد، به آنچه بشر در دنیای معاصر تجربه می‌کند، تغییر یافته است. دراین‌باره «هیونگ مون» (Heung Moon) در رساله‌ی خود شرح

می‌دهد که در دنیای پیش از مدرن، مفهوم آخرالزمان اشاره به پایان جهان به‌عنوان یک واقعیت قریب‌الوقوع نظر داشته؛ اما در دوران مدرن آخرالزمان به‌معنای «زندگی شکل‌گرفته از بحران» است. از منظر او آخرالزمان که پیش از این یک روایت افسانه‌ای و فراواقع بود، اکنون به‌عنوان روایتی نمادین، بحران کنونی زمین را شرح می‌دهد. چنین روایتی دیگر به دخالت نهایی خداوند در سرنوشت انسان نمی‌پردازد؛ بلکه تأکید آن بر عواملی است که زمان حال و نظم موجود در جهان معاصر را برهم زده‌اند (moon, 2014: 4)

کاترین بانک (Catherine Banks) آخرالزمان را نه تنها به مکاشفات پیشگویانه‌ای مربوط می‌داند که درباره‌ی پایان جهان است؛ بلکه آن را شامل مکاشفاتی می‌پندارد که حداقل «پایان تمدن انسان» را پیشگویی می‌کنند. بر این اساس عامل رخ دادن فرجام تاریخ، خدا و دنیای خدایان نیست؛ بلکه خود «انسان» و «طبیعت» عواملی هستند که تاریخ را به‌سوی پایان هدایت می‌کنند (Banks, 2012: 361).

بر این اساس در شعر شاملو نیز آخرالزمان نشانگر زندگی پایدار انسانی در جهان معاصر است و گسست‌ها و فروپاشی‌های ساختاری موجود در دنیای کنونی را نمایان می‌کند و این موضوع که آخرالزمان، توصیفی از وضعیت دنیای معاصرست، فرض پایه و اساسی در بررسی بسیاری از اشعار فرجام‌گرایانه‌ی شاملو است. طبق این فرض، دنیای معاصر در اشعار شاملو دنیایی است که در آن انسان، به «کالای نهایی موجود» برای بهره‌برداری تبدیل شده است.

فرض دیگری که در واری‌اشعار شاملو اهمیت دارد، دانستن این موضوع است که انسان مرکزی‌ترین عنصر در ذهنیت اوست. شاملو با نگاهی همه‌جانبه توانسته در اشعارش شخصیتی مبارز را خلق کند که همواره با عناصری مانند عشق، اجتماع، جهان و خدا در حال تعامل است. در این میان برهم‌کنشی که میان انسان، جهان و خدا وجود دارد، باعث شده اشعار شاملو زمینه‌ی مناسبی برای بروز مفاهیم فرجام‌گرایانه باشد، به‌خصوص اینکه در موارد متعددی می‌توان انسان شاملو را در تقابل و گاه جدال با «خدا» یا «جهان خدایان» دید. چنین تقابلی اگر رویارویی انسان و خدایان فرض شود، یکی از ارکان مهم

تفکر آخرالزمانی است.

اگر انسان، جهان (محیط) و دنیای خدایان (دین)، سه ضلع برای مثلث فرجام‌گرایی فرض شوند، در اشعار شاملو ضلع مربوط به انسان برجسته‌تر و مورد توجه‌تر است و همین بیش‌برجستگی باعث می‌شود که شاملو پیش‌فرض‌های موجود در ژانر آخرالزمانی را به نفع عنصر انسان برهم بزند.

البته این به معنی تعریف انسان به عنوان عامل برتر و قدرتمندتر نیست؛ بلکه باید گفت در شعر شاملو دو عنصر دیگر، اهمیت و هویتشان را در ارتباطی که با انسان دارند، بازمی‌یابند و این حالات انسانی و تجربیات زمینی اوست که سیر روایت آخرالزمانی را مشخص می‌کند. بر این اساس برای ورود به اشعار فرجام‌گرایانه‌ی شاملو، باید نخست نگرش او را نسبت به انسان بازشناخت؛ زیرا هرگونه تغییری در نگاه او به انسان، فضای آخرالزمانی اشعارش را نیز تحت‌تأثیر قرار می‌دهد. انسان شاملو را علاوه بر اینکه می‌توان در عرصه‌ی مبارزه و سیاست دریافت، می‌توان در شمایل انسان پیامبرگونه با اندیشه‌های عام که مجذوب عشق است و در نهایت انسان برگزیده و قهرمان نیز مشاهده کرد؛ از این رو رویکرد فرجام‌گرایانه‌ی او نیز بر همین اساس قابل تفکیک است.

۳. فرجام‌گرایی در اشعار شاملو

۳.۱. فرجام‌گرایی در عرصه‌ی مبارزه و سیاست

وقتی سخن از انسان مبارز و سیاسی است، شاملو عناصر آخرالزمانی را در لحظه‌ی ستیز و هنگامه‌ی نبرد به کار می‌برد. هرچند در چنین مواردی گاه نمودهای فرجام‌گرایانه، چندان قوی نیستند که بتوان شعر را در ژانر آخرالزمانی دسته‌بندی کرد؛ اما از آنجاکه می‌توان ذهنیتی آخرالزمانی را در این اشعار ردیابی کرد، نمی‌شود به سادگی از کنار آن‌ها گذشت.

شاملو وقتی در عرصه‌ی مبارزه و سیاست قدم برمی‌دارد، رویکرد متفاوتی نسبت به مفاهیم آخرالزمانی دارد. او در روایت‌های فرجام‌گرایانه‌ی خود، ساختار تازه‌ای را برای عناصر آخرالزمانی ایجاد می‌کند و در نظام فرجام‌گرایانه‌ای که برآمده از جهان‌بینی خاص

خود است، برای انسان، خدا، بهشت، جهنم، ابلیس و... کارکردها و ارتباطات متفاوتی قائل می‌شود. در چنین بافتی بیش از آنکه سخن از برتری نیروهای ماورایی یا نهادهای خیر و شر باشد، صحبت از بیهودگی آنهاست.

در شعر «دریغا انسان» دیگر برخلاف آنچه در متون فرجام‌گرایانه دیده می‌شود، مسئله‌ی اداره‌ی جهان به دست نیروهای شیطانی، تعیین سرنوشت بشر با دخالت ناگهانی خداوند یا ستیز بین خیر و شر و خدا و شیطان نیست؛ بلکه مسئله‌ی بی‌حاصلی حضور این عناصر است.

این بی‌حاصلی نیز از آن جهت است که در شعر شاملو، هر عاملی اگر در خدمت «انسان» به‌عنوان مرکز هستی باشد، ارزش و اعتبار می‌یابد و فعلیتش نیز در ارتباط با انسان و تأثیرش بر جهان انسانی مشخص می‌شود؛ بنابراین خدایی که توانایی نجات انسان از درد و رنج و فساد را نداشته باشد، ارزش خدایی خویش را از دست می‌دهد و با شیطان در یک جایگاه قرار می‌گیرد. در واقع وقتی شاملو عناصر فرجام‌گرایانه را در عرصه‌ی مبارزه به کار می‌برد، آنها را به عوامل دسته‌دومی تبدیل می‌کند که در خدمت عواطف برآمده از شکست یا پیروزی هستند.

و یاران، یکایک از پا درآمدند/ چرا که انسان/ ای دریغ که به درد قرونش خو کرده بود/ و نام ایشان از خاطره‌ها برفت/ شاید مگر به گوشه‌ی دفتری/ چرا که انسان، ای دریغ/ به درد قرونش خو کرده بود/ در ظلماتی که شیطان و خدا جلوه‌ی یکسان دارند (شاملو، ۱۳۸۱: ۵۲۶).

شاملو در شعرهای بعدی‌اش به شرح منفعل بودن خدایان اکتفا نمی‌کند؛ بلکه در روند زنجیره‌واری که نگرش انسان‌گرایانه‌اش طی آن تکامل می‌یابد، نگاهش به عناصر آخرالزمانی نیز دگرگون می‌شود. قهرمان مبارزی که آرمان‌هایش در اثر نهادینه شدن اندیشه‌ی شکست تعدیل یافته، اکنون با نفرت درباره‌ی جهان بیرون سخن می‌گوید. او در این مرحله دنیای درون را سزاوار آفرین و درود و دنیای بیرون را شایسته‌ی نفرین و خشم می‌داند.

با تجربه کردن شکست، شاملو از جامعه دوری می‌گزیند و تمام عناصر بیرونی و ناهمسو با عقایدش را از خود بیگانه می‌داند و نفی می‌کند. طبق آنچه در شعر «دریغا انسان» به آن اشاره شد، جهان (محیط) و خدایان (دین) که پیش از این در عرصه‌ی مبارزه ناکارآمدی خود را نشان داده بودند، اکنون به‌عنوان عناصر بیرونی و ناهمسو با اندیشه‌ی مبارزه، موردقهر و غضب شاملو واقع می‌شوند و شاعر آن‌ها را در موقعیتی مقابل خود فرض می‌کند؛ پس در اندیشه‌ی شاملو خدا، بهشت، تصاویر بهشتی و هر عنصری که دیگران به‌دلیل پرداختن به آن از اندیشه‌ی مبارزه غافل مانده‌اند، موردنکوهش و نفرین واقع می‌شود.

من از خداوندی که درهای بهشتش را بر شما خواهد گشود، به لعنتی ابدی دلخوش‌ترم / همنشینی با پرهیزکاران و همبستری با دختران دست‌ناخورده، در بهشتی آن‌چنان ارزانی شما باد. / من پرومته‌ی نامردم / که کلاغان بی‌سرنوشت را از جگر خسته سفره‌ی جاودان گسترده‌ام (همان: ۳۰۵).

در این شعر شاملو علاوه بر روی‌گردانی از بهشت، خود را به «پرومته»، اسطوره‌ای یونانی، تشبیه می‌کند که به نافرمانی علیه زئوس، پادشاه خدایان، پرداخته است. پرومته که بسیار مورداحترام زئوس بوده است، در عصر آفرینش انسان‌ها توسط او برگزیده می‌شود تا همه‌چیز را به‌جز آتش به انسان بدهد.

پرومته این کار را می‌کند و بسیاری از مسائل آدمیان را برطرف می‌کند؛ اما عشق او به انسان‌ها باعث می‌شود نتواند رنج آن‌ها را تحمل کند؛ به همین دلیل دور از چشم زئوس آتش را در نیی می‌گذارد و به انسان می‌دهد. این اتفاق باعث می‌شود زئوس، پرومته را بر سر قله‌ی قاف به بند بکشد. وقتی پرومته در بند گرفتار می‌شود، هر روز عقابی می‌آید و جگر او را می‌خورد و شب‌هنگام، دوباره جگر او از نو می‌روید (رک. دورانت، ۱۳۷۸: ۴۴۵).

استفاده از چنین اسطوره‌ای می‌تواند در مرحله‌ی نخست، نشان‌دهنده‌ی تقابل شاعر با نیروهای قدسی و فراتر از انسان باشد. همان‌گونه که پرومته به ناسازگاری با نیرویی برتر

از خود، یعنی زئوس پرداخته و از سعادت خود چشم می‌پوشد، شاملو هم از رستگاری ابدی که خداوند به‌عنوان قدرت مطلق می‌تواند به او عطا کند، روی‌گردان است و از آن چشم‌پوشی می‌کند. این چشم‌پوشی نیز از آنجا حاصل می‌شود که شاملو مانند پرومته زندگی‌اش را در راه نجات انسان و سعادت او وقف کرده است؛ بنابراین شاملو از رستگاری خود می‌گذرد و رنجی ابدی را می‌پذیرد و به رستگاری انسان عام می‌اندیشد. او در این راه حاضر به همراهی با انسان‌هایی نیست که تنها در بند خویش و کامیابی خویشند.

با شما هرگز مرا پیوندی نبوده است / بهشت شما در آرزوی به بر کشیدن من، در تب دوزخی انتظاری بی‌انجام خاکستر خواهد شد تا آتشی آن‌چنان به دوزخ خوف‌انگیزتان ارمغان برم که از تف آن، دوزخیان مسکین، آتش پیرامونشان را چون نوشابه‌ای گوارا به سر کشند. / من از دوری و از نزدیکی در وحشتم. / خداوندان شما به سیزیف بیدادگر خواهند بخشید / من پرومته‌ی نامردم / که از جگر خسته / کلاغان بی‌سرنوشت را سفره‌ای گسترده‌ام / غرور من در ابدیت رنج من است / تا به هر سلام و درود شما، منقار کرکسی را بر جگرگاه خود احساس کنم (شاملو، ۱۳۸۱: ۳۰۵).

البته مسئله در این شعر تنها روی‌گردانی از نیروی قدسی نیست؛ بلکه می‌توان در چنین نمونه‌هایی تقابل شاملو با جهان‌خدایان را دید. این تقابل و روی‌گردانی از نیروهای قدسی شاید ناشی از نگاه سکولار او باشد؛ چون شعر شاملو نسبت به شاعران هم‌تراز خود بیش از دیگران حاوی فرهنگ مدرنیسم است. در شعر او سکولاریسم، زمینی شدن، انسان‌مداری، فراموشی آسمان، توجه به معنویت غیردینی، انتظار از زمین و اعتراض به جهان‌بینی دینی بسیار برجسته است. شعر شاملو که بر سکولاریسم و جهان‌بینی اومانستی بنا نهاده شده است، به دو آرمان می‌اندیشد: یکی اقتدار و دیگری معصومیت از دست‌رفته. در واقع شعر او بیش از هر چیز اعتراضی است «به وهنی که بر ساحت آدمی رفته و معصومیت بشر را در طول تاریخ قربانی کرده است.» (اسماعیلی، ۱۳۸۹: ۱۱۸).

او برای دست یافتن به این معصومیت و تجلی آرمان‌هایش، تنها انسان را نجات‌دهنده‌ی انسان می‌داند و هر عامل ماورایی و غیرانسانی را ناکارآمد می‌شمارد.

درواقع شاملو در برخورد با عناصر آخرالزمانی رویکردی ساخت‌شکنانه در پیش می‌گیرد و عناصر فرجام‌گرایانه را به گونه‌ای استفاده می‌کند که خود، نظامی را درهم شکنند که به آن تعلق دارند.

چنین رخنه‌ای در نظام آخرالزمانی و برجسته کردن گسست‌ها و نقص‌های آن را می‌شود به‌خوبی در اشعاری مثل «ارابه‌هایی از آن سوی جهان آمده‌اند...» و «جنگل آینه‌ها درهم‌شکست...» مشاهده کرد. در این دو شعر شاملو علاوه بر اینکه همچنان وجهی سیاسی خود را حفظ می‌کند، نقش پیشگو- شاعر نیز به خود می‌گیرد و عناصر آخرالزمانی را به‌صورت برجسته‌تری به تصویر می‌کشد.

او همان‌طور که پیش از این خدا، بهشت و... را ناکارآمد می‌دانست، اکنون نیز در آنجا که بحث از نجات‌دهنده باشد، نشان می‌دهد که از نظر او هیچ‌امیدی به دستاویزهای مذهبی، آسمانی و ماورایی وجود نخواهد داشت.

ارابه‌هایی از آن سوی جهان آمده است / بی‌غوغای آهن‌ها / که گوش‌های زمان ما را انباشته است / ارابه‌هایی از آن سوی جهان آمده است / گرسنگان از جای برنخاستند / چرا که از بار ارابه‌ها عطر نان گرم بر نمی‌خاست /... مردگان از جای برنخاستند / چرا که امید نمی‌رفت فرشتگانی رانندگان ارابه‌ها باشند (شاملو، ۱۳۸۱: ۳۴۸).

این شعر به‌خوبی نمایان‌گر نوسان شاملو بین امید و ناامیدی است. اگرچه انسان عام او، تسلیم شده و رکود را پذیرفته است؛ اما انسان خاص شاعر که نماد هویت مبارزه‌طلب شاملوست، همچنان به‌دنبال کورسوی امید برمی‌خیزد؛ باین‌حال، این برخاستن و قیام انفرادی برای او مساوی با رهایی و نجات نیست.

زیرا برخلاف انسان قرون وسطایی که اعتقادات مذهبی او به‌عنوان چشم‌بندی در برابر ناامیدی عمل می‌کرد و او را همچنان نسبت به سرنوشت امیدوار نگه می‌داشت؛ انسان مدرن بدون هیچ چشم‌بندی، خود را در مواجهه با حقایق و سختی‌های جهان بازشناخته و با همه‌ی اشکال ناامیدی روبه‌رو می‌شود: ناامیدی از خود، ناامیدی از ارزش‌ها و سرنوشت خود، ناامیدی از دیگری، ناامیدی از معنای تمدن و قطعاً ناامیدی از خدا،

خوبی‌ها یا قدرت خداوند (Fletcher, 2006: 3).

در این میان اگرچه ستیز برای رهایی انسان عام است؛ اما خود «انسان عام» انگار درگیر ستیز نیست. او تبلور همه‌ی دردها و ستم‌هاست؛ اما از درک آرمان خویش به دور است و از دریافت شأن و عظمت و حق خویش بازمانده است. با وجود این هواداری از او، دلیل هر رزم و هر پایداری است (رک. مختاری، ۱۳۹۲: ۲۹۴).

بر این اساس در شعر شاملو اگر نجات‌دهنده و منجی وجود داشته باشد، هر عاملی است که بتواند این انسان عام را از رکود دور و به حق و شأن و عظمت خویش آگاه کند و بدین وسیله جنبش و حرکتی فراگیر را در او به وجود آورد. نجات‌دهنده‌ی شاملو عاملی نیست که به صورت ناگهانی ظهور کند و معادلات جهانی را برهم بزند؛ بلکه انسان یا انسان‌هایی است که پیش‌آهنگ قیام هستند و جامعه‌ی مدنی را تشویق و تحریک به قیام می‌کنند.

در شعر شاملو نجات‌دهندگی در عرصه‌ی قیام بروز می‌کند. این نظر شاید از جنبه‌هایی شبیه به دیدگاه فرجام‌گرایانه‌ی مارکس (Marx) باشد که در پی پیش‌بینی قیامی سوسیالیستی برآمده بود. شاملو نیز مشابه دیدگاه مارکسیستی، رخ دادن انقلابی اجتماعی را برای آینده‌ی بشر ناگزیر می‌داند و لازمه‌ی چنین انقلابی را نیز رسیدن طبقه‌ی ستم‌دیده به خودآگاهی می‌شمارد.

این موضوع به‌طور کامل در شعر «آواز شبانه برای کوچه‌ها» نمود می‌یابد. شاملو در این شعر وضعیتی را وصف می‌کند که طی آن توده‌های آسیب‌دیده‌ی جامعه به هم می‌پیوندند و قیام می‌کنند. اینجا دیگر اثری از رکود، غفلت و سکون نیست؛ بلکه شاعر به لحظه‌ی ستیز رسیده است که پیش از این در تکاپو برای دست یافتن به آن بود.

بردگان بر ویرانه‌های رنج آباد به رقص برخاستند مردمی از خانه‌های / تاریک سر کشیدند / و برفی گران شروع کرد. / / اما آن‌ها وصله‌ی خشم یک‌دگر بودند / در تاریکی دست یک‌دیگر را فشرده بودند؛ زیرا که بی‌کسی، آنان را به / انبوهی خانواده‌ی بی‌کسان افزوده بود (شاملو، ۱۳۸۱: ۲۴۷).

در فضایی که شاملو خلق کرده، می‌شود نهایت فعلیت یافتن نیروهایی را دید که سرنوشت و فرجام نهایی انسان را رقم می‌زنند. در کنار آن شاملو موضع قطعی خود را نیز درباره‌ی نیروهای قدسی و عوامل عرفی- مذهبی که ریشه‌ی آخرالزمانی دارند، مشخص می‌کند. او قیام را ابزار رهایی کسانی می‌داند که دیگر به آسمان امید ندارند. من برای روسپیان و برهنگان/ می‌نویسم/... و برای آنان که دیگر به آسمان/ امید ندارند/... من از برج تاریک اشعار شبانه بیرون می‌آیم/ و در کوچه‌های پر نفس قیام/ فریاد می‌زنم (همان: ۲۴۷).

در عرصه‌ی مبارزه و عمل و در جایی که شاملو دشنه را بر سینه‌اش حس می‌کند، به انتظار آمدن نجات‌دهنده یا امداد غیبی و ایجاد تغییر توسط نیروهای قدسی نشستن مساوی منفعل بودن است؛ بنابراین اگر در شعر او نجات‌دهنده‌ای آسمانی وصف شود، توصیف او برآمده از لحظه‌ی شکست و ناامیدی حاصل از آن است و نتیجه‌ی چنین توصیفی نیز بیشتر تضعیف مؤلفه‌های آخرالزمانی است؛ به همین دلیل نیز در چنین مواردی زبان او لحنی طعن‌آمیز و سرشار از کینه به خود می‌گیرد و فضای اشعارش تیره‌وتار می‌شود.

جنگل آینه‌ها به هم درشکست/ و رسولانی خسته بر این پهنه‌ی نومید فرود آمدند/ که کتاب رسالتشان/ جز سیاهه‌ی آن نام‌ها نبود/ که شهادت را/ در سرگذشت خویش/ مکرر کرده بودند/ با دستان سوخته/ غبار از چهره‌ی خورشید سترده بودند/ تا رخساره‌ی جلادان خود را در آینه‌های خاطره بازشناسند/ تا دریابند که جلادان ایشان، همه آن پای در زنجیرانند/ که قیام در خون تپیده‌ی اینان/ چنان چون سرودی در چشم‌انداز آزادی آنان رسته بود (همان: ۴۶۴).

۲.۳. فرجام‌گرایی تحت‌تأثیر بروز جلوه‌های پیامبرگونه

با تکامل اندیشه‌ی فرجام‌گرایانه‌ی شاملو، در شعر او خرده‌روایت‌ها به روایت‌های کلان تبدیل می‌شوند. شاملو کم‌کم از «من شخصی» و «سوژه‌ای فردی» فراتر می‌رود و به «من

انسانی» و «سوژه‌ای عام» می‌رسد. در واقع شاملو در اشعار فرجام‌گرایانه‌اش با حرکت از خرده‌روایت‌ها به سمت روایات کلان، کم‌کم جلوه‌ای پیامبرگونه پیدا می‌کند و در قالب پیشگو- شاعر به خلق فضاهای آخرالزمانی می‌پردازد. شاملو از عرصه‌ی مبارزه خارج می‌شود و فرمی را خلق می‌کند که در آن دیگر عناصر آخرالزمانی ابزاری برای بازتاب حالات و اندیشه‌های حاصل از لحظه‌ی ستیز نیستند و در پس‌زمینه قرار ندارند؛ بلکه خود محور اصلی اثرند.

در چنین آثاری با وجود اینکه نمی‌توان چارچوب‌های سنتی مکاشفه را به کاربرد؛ اما با بررسی وجوه مختلف این متون می‌توان ردپای تجربه‌ی روحی تعدیل‌یافته‌تری را یافت؛ تجربه‌ای که دیگر به صورت اغراق‌آمیز تلاش ندارد مدعی ارتباط خالق اثر با جهان خدایان باشد؛ بلکه سعی دارد با ارائه‌ی سویه‌های دیگری از زبان، تصویر، احساس و اندیشه، فرم آخرالزمانی تازه‌ای خلق کند.

بر این اساس ادبیات فرجام‌گرایانه‌ای که در این بخش موردنظر است، گونه‌ای ادبی است که اول، در آن محتوا و مضامین آخرالزمانی شکل ذهنی شعر را تشکیل می‌دهد و عنصر غالب متن هستند. دوم، این نوع ادبی به‌لحاظ فرم شباهت‌هایی با مکاشفات عرفی و دینی دارد، تحت‌تأثیر این شباهت‌ها از زبانی خشن، رمزآلود و مبهم برخوردار است، فضا و تصاویری آغشته به وهم و خیال را ارائه داده و از نظر روحی، برانگیختگی و اضطرابی عمیق را القا می‌کند.

از این رو دو شعر «ارابه‌هایی که...» و «جنگل آینه‌ها» نیز در این دسته‌بندی جای می‌گیرند؛ اما در این اشعار مکاشفه تبدیل به ابزاری برای تقابل با نظام سلطه و ابراز سیاست‌ورزی شاعر شده است؛ درحالی‌که اشعار بعدی که بررسی می‌شوند، کاملاً فرم آخرالزمانی دارند.

در شعر مرثیه که بر اساس چنین فرمی شکل گرفته، شاعر لحظه‌ی موعود و شبی جاودانه را وصف می‌کند. این توصیف در بافتی انجام می‌شود که در آن «عیسی» به صلیب کشیده شده و انسان با به صلیب کشیده شدن «مسیح» که عاملی مقدس و یکی از

نجات‌دهندگان در باور ادیان توحیدی است، به اندوه و سوگواری ابدی محکوم می‌شود. زمان یکی از اصلی‌ترین عناصری است که باعث می‌شود این شعر رویکرد فرجام‌گرایانه داشته باشد. در واقع در چنین روایت‌هایی نقطه‌ی پایان است که به گذشته و اکنون متن معنی می‌بخشد و همین نقطه‌ی پایان است که حضورش برای بروز افکار و اندیشه‌های آخرالزمانی ضروری است (Stifflemire, 2017: 46).

در ابتدای شعر، شاعر با ترسیم پرده‌های باران و ابر و نقابی که صورت آسمان را پوشانده است، آگاهی زمانی مخاطب را از او می‌گیرد و او را بین تشخیص نیم‌روز موعود و شب جاودانه مردد می‌کند. شعر با چنین تعلیقی آغاز می‌شود و ذره ذره به سمتی پیش می‌رود که در پایان با فروریختن دیواری عظیم که در انتهای آسمان قرار دارد و با نمایان کردن یک پوچی بی‌نهایت، زمان موعود فرارسیده و شب جاودانه آغاز می‌شود.

بی‌آنکه آفتاب را در نصف‌النهارِ خوف‌انگیزش بازبینیم/ در پسِ ابرهای کج، نقاب‌های گول و پرده‌های هزاران‌ریشگیِ باران آیا زمان از نیم‌روزِ موعود گذشته است/ و شبِ جاودانه‌ی دیگر، چندان دور نیست؟! / و ستارگان، در انتظارِ فرمانِ آخرین به سردی می‌گرایند/ تا شبِ جاودانه را غروری به کمال بخشایند؟ (شاملو، ۱۳۸۱: ۳۹۱).

شاملو همه‌ی نشانه‌های موجود در شعر را وارد روندی می‌کند که به سوی پوچی حرکت کنند. بر این اساس زمین و ستاره‌ها به سردی می‌گرایند، خداوند دچار مرگ و زوال می‌شود، درخت کاج به ابزاری برای مصلوب کردن حضرت عیسی (ع)، آسمان ابراندود به صفحه‌ای خالی و امید به ناامیدی بدل می‌شود.

شاملو در چنین بافتی انسانی را وارد صحنه می‌کند که نمادی از ایجاد دگرگونی در روند تاریخ و سرنوشت بشرست. با وجود این مسیح نیز که نماد امید، صلح، خیر و برکت و نجات‌دهندگی است، می‌میرد و شعر به سوگ سرودی ابدی در رثای او بدل می‌شود. عیسی بر صلیبی بیهوده مرده است/ حنجره‌های تهی، سرودی دیگرگونه می‌خوانند، گویی خداوند بیمار درگذشته است/ هان! عزای جاودانه آیا از چه هنگام آغاز گشته است؟ (همان: ۳۹۱).

اگرچه روایتی که شاملو در این شعر خلق کرده تراژدی پایان است و با به‌کار بستن تصاویر متعدد چنین پایانی وصف می‌شود؛ اما آنچه موجب اجماع این تصاویر شده و به آن‌ها مرکزیت بخشیده تا بتوانند روایتی منسجم را خلق کنند، «مرگ مسیح» است. مصلوب شدن عیسی (ع) که اتفاقی تاریخی است، بدل به عنصری فرجام‌گرایانه شده و توانسته پلی بین گذشته و آینده‌ی متن ایجاد کند.

درواقع مرگ مسیح در این شعر نمایانگر مرگ انسان برگزیده است؛ انسان آرمانی و نخبه‌ای که ارزش‌های اصیل را بازشناخته و در تلاش برای دستیابی به آن‌هاست. در اشعار شاملو «اکنون»، «زندگی» و «انسان‌عام» در یک صف و «آینده»، «مرگ» و «انسان خاص و برگزیده» در صف دیگر قرار می‌گیرند و بر این اساس مثلث «نخبه‌گرایی، منزه‌طلبی و نهایی‌نگری» در سه‌گانه‌ی «قهرمان، مرگ و آینده» متبلور می‌شود (رک. مختاری، ۱۳۹۲: ۴۲۸). هر سه وجه چنین مثلثی در شعر «مرثیه» نمود پیدا کرده و مرگ مسیح به‌عنوان «انسانی برگزیده» و نمادی از منزه‌طلبی و مطلق‌گرایی اخلاقی، دریچه‌ای برای اتصال به آینده می‌شود.

شعر مرثیه بیش از اینکه در جست‌وجوی پیش‌بینی آینده باشد، در تلاش برای بازنمایی گذشته‌ای آزاردهنده است که در بطن خود می‌تواند تجربیات زیسته‌ی شاعر را بازتولید کند؛ بنابراین در چنین بستری مرگ مسیح نمی‌تواند نشان‌دهنده‌ی روندی تصادفی باشد؛ بلکه حاصل بن‌بست تاریخی خاصی است که برآمده از تجربه‌ی زیسته‌ی شاعرست.

چنین بن‌بستی می‌تواند حاصل این امر باشد که اگر مردم دیگر باور نداشته باشند که می‌توانند تاریخ را تغییر دهند و در این زمینه احساس درماندگی کنند، در جست‌وجوی جانشینی فرهنگی خواهند بود (moon, 2014: 14).

بنابراین آنچه در قالب سوگواری ابدی برای مرگ مسیح متبلور می‌شود، درواقع نشان‌دهنده‌ی بن‌بست تاریخی و درماندگی در ایجاد تغییری تاریخی است که شاعر تجربه کرده. این بن‌بست تاریخی نیز حاصل مرگ انسان‌های خاص و برگزیده‌ی شاملو است

که به گمان شاعر توان ایجاد تغییر در سرنوشت آدمی و اصلاح جهان را داشته‌اند. جایگزین فرهنگی برای این درماندگی نیز شعر و مرثیه‌ایست که آیین سوگواری را به‌جای واقعیت بیرونی و درد عمیق انسان از ناتوانی خود در تغییر شرایط می‌نشانند. شاملو در موارد متعددی این بن‌بست تاریخی را نشان داده و در اشاره‌های کوتاه یا بلندی مرگ زمین و انفجار خورشید آخرین را به‌عنوان نمادی از این بن‌بست به تصویر کشیده است.

زمین / مرا و تو را و اجداد ما را به بازی گرفته است / و اکنون / به انتظار آنکه جاز شلخته‌ی اسرافیل آغاز شود / هیچ به از نیشخند زدن نیست / اما من آگاه نیز برنخواهم جنید / حتی به‌گونه‌ی حلاجان / چراکه میان تمامی سازها / سرنا را بسی ناخوش می‌دارم (شاملو، ۱۳۸۱: ۵۲۶).

شاید در شعر «سفر» که شعری مکاشفه‌محور است و فضایی سرشار از ابهام، اضطراب و دلهره را القا می‌کند، شاملو در حال گریز از چنین تنگنا و بن‌بستی باشد. او در این شعر در جست‌وجوی مأمن خود از هفت دریای بی‌زنهار می‌گذرد و تصاویری کاملاً فرجام‌گرایانه می‌آفریند.

چنین سفری در بسیاری از مکاشفات آخرالزمانی به‌ویژه در منابع یونانی- رومی و منابع باستانی مربوط به خاور نزدیک به چشم می‌خورد، به‌طوری‌که راوی در این متون با کمک راهنمایی آسمانی که مسیر را نشان می‌دهد، به سفر و مکاشفه در عوالم دیگر می‌پردازد. در طی چنین سفری راوی با مناظری عجیب مواجه می‌شود و از طریق دیدن چشم‌اندازهای مختلف با پیامی که هر منظره در خود دارد، مواجه می‌شود.

خدای را مسجد من کجاست / ای ناخدای من؟ / در کدامین جزیره‌ی آن آبگیر ایمن است / که راهش / از هفت دریای بی‌زنهار می‌گذرد؟ /... / از تنگابی پیچاپیچ گذشتیم... / ما به‌سختی در هوای گندیده‌ی طاعونی دم می‌زدیم و / عرق‌ریزان / در تلاشی نومیدانه / پارو می‌کشیدیم / بر پهنه‌ی خاموش دریایی پوسیده / که سراسر / پوشیده ز اجساد است که چشمان ایشان هنوز / از وحشت توفان بزرگ برگشاده است /... / و در آن دوزخ که آب

گندیده دودکنان/ بر تابه‌های تفته‌ی سنگ می‌سوخند/ رطوبت دهانت را از هر یکان حرف/ چشیدم./ و تو به چرب‌دستی کشتی را بر دریای دمه‌خیز جوشان/ می‌گذراندی (همان: ۵۹۳).

اگرچه تصاویر موجود در این شعر همگی قابل تأویل به فضاها و پیشگویی‌های آخرالزمانی‌اند؛ اما آنچه اهمیت دارد پرداختن به هدف شاعر در ایجاد چنین فضاهای دهشتناکی است؛ زیرا چنین مکاشفاتی نمی‌تواند بیهوده باشد؛ بلکه این مکاشفات و پیشگویی‌ها بر پایه‌ی اصول «هم‌زمانی» یا به زبان ساده‌تر «اتفاق پرمعنا» یا اصل «هم‌زمانی»، بر اساس فرضیه‌ی «آگاهی درونی ناخودآگاه» شکل گرفته‌اند (یونگ، ۱۳۷۷: ۴۵۷).

عباراتی مثل «دریای مرده»، «آفتاب رطوبت‌زده» و «هوای گندیده‌ی طاعونی» همگی می‌توانند رابطه‌ی شاعر با محیطش را نشان دهند؛ محیطی سرشار از فساد که عامل ترس‌ها، دلهره‌ها و حتی خشم درونی شاعرست. در واقع شاملو در این شعر اضطراب‌هایی را به تصویر می‌کشد که حاصل زیستن در اجتماعی رو به زوال است؛ اما شاملو در چنین فضای دلهره‌آوری به‌عنوان عنصری بی‌تحرک و ساکن، ایفای نقش نمی‌کند؛ بلکه در جست‌وجوی مأمن و مقصد خود مسیر طاقت‌فرسایی را می‌پیماید و در نهایت برای گریز از بن‌بست تاریخی که با آن مواجه است، به عشق پناه می‌برد.

بنابراین اگرچه ساختارهای جهان در شعر شاملو فرومی‌ریزند و می‌شود ردپای بن‌بستی تاریخی را در اشعار او مشاهده کرد؛ اما وی به‌جای اینکه به عوامل آخرالزمانی مثل جهان‌خدایان، رستاخیز، نجات‌دهنده و... پناه ببرد، به عشق پناه می‌برد.

در گستره‌ی خلوتی ابدی/ در جزیره‌ی بکری فرود آمدیم/ گفتی: اینت سفر که به مقصود فرجامید/ سختینه‌ای به سرانجامی خوش/ و به سجده من/ پیشانی بر خاک نهادم/ خدای را ناخدای من/ مسجد من کجاست؟/.../ با دست‌های عاشقت آنجا مرا/ مزاری بنا کن (شاملو، ۱۳۸۱: ۵۹۳).

شاملو حتی در شعر «و آن‌گاه زمین به سخن درآمد...» در هنگامه‌ای که حیات بشر را در ورطه‌ی پایان به تصویر می‌کشد نیز پناهگاه و نجات‌دهنده‌ی آدمی را عشق معرفی

می‌کند. در این شعر زمین که به سخن درآمده و با انسانِ آخرین دربارهی آنچه در سالیان عمر بشر اتفاق افتاده صحبت می‌کند، او را مخاطب قرار می‌دهد و بیان می‌کند که اگر آدمی به جای عدالت به عشق پناه برده بود، جهان آستن درد و ستم نمی‌شد و بشر دچار سرنوشتی رو به زوال نمی‌گشت.

برخلاف شعرهای پیشین که برپایه‌ی رابطه‌ی انسان و جهان خدایان شکل گرفته بود، این شعر بر پایه‌ی رابطه‌ی انسان و محیط شکل گرفته است. زمین در گفت‌وگویی که با انسان دارد، نعمت‌هایی را که در اختیار او قرار داده برمی‌شمرد و آن‌گاه انسان را در برابر این نعمات ناسپاس و رفتار او را ویرانگر می‌داند. چنین رویکردی می‌تواند نشان‌دهنده‌ی تخریب‌های زیست‌محیطی باشد که توسط انسان انجام شده است. تخریب‌ها و آسیب‌هایی که از ارکان مباحث فرجام‌گرایانه‌ی مدرن هستند و باعث می‌شوند انسان نسبت به سرنوشت خویش نگران و هراسان شود.

پس آن‌گاه زمین به سخن درآمد/ و آدمی، خسته و تنها و اندیشناک بر سرِ سنگی نشسته بود پشیمان از کردوکار خویش/ و زمین به سخن درآمده با او چنین می‌گفت/ به تو نان دادم من، و علف به گوسفندان و به گاوانِ تو، و برگ‌های نازکِ تره که قاتقِ نان کنی / انسان گفت: می‌دانم...آه، زمینِ تنهامانده! زمینِ رهاشده با تنهایی خویش (همان: ۸۹۱).

۴. نتیجه‌گیری

شاملو با رویکردی انسان‌گرایانه مؤلفه‌های آخرالزمانی را در لحظه‌ی ستیز و در بستر مبارزه ارائه داده و به جای پیش‌بینی آنچه در فرجام جهان رخ می‌دهد، جهان معاصر را به‌عنوان آخرالزمانی زیست‌شده به تصویر می‌کشد و توصیف و نقد می‌کند. توصیف و نقد جهان معاصر در بافت شعری شاملو نوعی ضدیت با جهان خدایان و مؤلفه‌های آخرالزمانی ایجاد کرده و آخرالزمان را به ضدآخرالزمان تبدیل می‌کند. درواقع شاملو در چنین بافتی همچنان که ظلمانی بودن جهان معاصر را بازمی‌نماید، بی‌اعتقادی خود را به نظام و ریشه‌های آخرالزمانی موجود نیز نشان می‌دهد. آخرالزمان برای شاملو تنها در نقد

و توصیف وضعیت موجود خلاصه نمی‌شود؛ بلکه به تقابل با نیروهای بازدارنده، مبارزه و درنهایت شیوه‌ی نجات از وضعیت موجود نیز می‌انجامد؛ البته نجاتی که شاملو از آن سخن می‌گوید، دستاویزی به وعده‌های فرجام‌گرایانه نیست؛ بلکه بیهوده خواندن آن‌ها و باور به ایجاد تغییر در سرنوشت جهان توسط بیداری جمعی و مبارزه‌ی همگانی است. شاملو در چنین نظام فرجام‌گرایانه‌ای ابتدا برای انسان، خدا، بهشت، جهنم، ابلیس و... کارکردها و ارتباطات متفاوتی قائل شده و به نفی، انکار و بیان ناکارآمدی عوامل غیرانسانی می‌پردازد. او بدون هیچ چشم‌بندی، خود را در مواجهه با حقایق و سختی‌های جهان بازشناخته و با همه‌ی اشکال ناامیدی روبه‌رو می‌شود: ناامیدی از خود، ناامیدی از ارزش‌ها و سرنوشت خود، ناامیدی از دیگری، ناامیدی از معنای تمدن و قطعاً ناامیدی از خدا، خوبی‌ها یا قدرت خداوند.

درواقع شاملو نشان می‌دهد که به هیچ نیروی غیرانسانی، دستاویزهای مذهبی، آسمانی و ماورایی اعتقاد ندارد و نجات بشر از شرایط موجود را تنها در گرو مبارزه‌ی همگانی می‌داند؛ بنابراین در شعرش نجات و نجات‌دهندگی بیشتر در عرصه‌ی قیام بروز می‌کند و کمتر جلوه‌های فرجام‌گرایانه در معنای سنتی، اساطیری و مذهبی خود دارد؛ اما با بنیان‌های فلسفی نوینی هم‌سوست که رویکرد فرجام‌گرایانه دارند. شاملو با رویکردی انسان‌گرایانه مؤلفه‌های آخرالزمانی را در لحظه‌ی ستیز و در بستر مبارزه ارائه داده و به‌جای پیش‌بینی آنچه در فرجام جهان رخ می‌دهد، جهان معاصر را به‌عنوان آخرالزمانی زیست‌شده به تصویر می‌کشد و توصیف و نقد می‌کند. توصیف و نقد جهان معاصر در بافت شعری شاملو نوعی ضدیت با جهان خدایان و مؤلفه‌های آخرالزمانی ایجاد و آخرالزمان را به ضدآخرالزمان تبدیل می‌کند. درواقع شاملو در چنین بافتی همچنان که ظلمانی بودن جهان معاصر را بازمی‌نماید، بی‌اعتقادی خود به نظام و ریشه‌های آخرالزمانی موجود را نیز نشان می‌دهد. آخرالزمان برای شاملو تنها در نقد و توصیف وضعیت موجود خلاصه نشده؛ بلکه به تقابل با نیروهای بازدارنده، مبارزه و درنهایت شیوه‌ی نجات از وضعیت موجود نیز می‌انجامد؛ البته نجاتی که شاملو از آن سخن می‌گوید، دستاویز شدن به وعده‌های فرجام‌گرایانه نیست؛

بلکه بیهوده خواندن آن‌ها و باور به ایجاد تغییر در سرنوشت جهان توسط بیداری جمعی و مبارزه‌ی همگانی است. شاملو در چنین نظام فرجام‌گرایانه‌ای ابتدا برای انسان، خدا، بهشت، جهنم، ابلیس و... کارکردها و ارتباطات متفاوتی قائل می‌شود و به نفی، انکار و بیان ناکارآمدی عوامل غیرانسانی می‌پردازد.

او بدون هیچ چشم‌بندی، خود را در مواجهه با حقایق و سختی‌های جهان بازشناخته و با همه‌ی اشکال ناامیدی روبه‌رو می‌شود: ناامیدی از خود، ناامیدی از ارزش‌ها و سرنوشت خود، ناامیدی از دیگری، ناامیدی از معنای تمدن و قطعاً ناامیدی از خدا، خوبی‌ها یا قدرت خداوند. در واقع شاملو نشان می‌دهد که به هیچ نیروی غیرانسانی، دستاویزهای مذهبی، آسمانی و ماورایی اعتقاد ندارد و نجات بشر از شرایط موجود را تنها در گرو مبارزه‌ی همگانی می‌داند؛ بنابراین در شعرش نجات و نجات‌دهندگی در عرصه‌ی قیام بروز می‌کند و کمتر جلوه‌های فرجام‌گرایانه در معنای اساطیری و مذهبی خود دارد؛ اما با بنیان‌های فلسفی نوینی هم‌سوست که رویکرد فرجام‌گرایانه دارند؛ البته وقتی شاملو نگاهش به انسان تغییر کرده و از بازنمایی انسان عام، انسان مبارز به سمت بازنمایی انسان برگزیده می‌رود و به‌جای خرده‌روایت‌ها به روایت‌های کلان می‌پردازد و کلامش به فرم‌های فرجام‌گرایانه نزدیک‌تر می‌شود. در چنین روایاتی فرجام‌گرایی از حاشیه‌ای در روند سیاسی و مبارزه‌طلبانه‌ی ذهن شاعر به امری مرکزی و خودبسنده بدل می‌شود و زبان، لحن و تصاویر شعری را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. باوجوداین در چنین شرایطی نیز شاملو همچنان درحال بروز تاریخچه‌ی آزاردهنده‌ای است که در تجربه‌ی زیسته‌ی شاعر وجود دارد.

منابع

اسماعیلی، حمیدرضا. (۱۳۸۹). *انقلاب و فرهنگ سیاسی ایران*. تهران: سوره‌ی مهر.

حیدریان شهری، احمدرضا. (۱۳۹۲). «رویکرد تطبیقی به بینش فرجام‌شناسانه‌ی شعر بدرشاگرد سیاب و فروغ فرخزاد». *زبان و ادبیات عربی*، دوره‌ی ۵، شماره‌ی ۸، صص ۵۹-۸۳.

دورانت، ویل. (۱۳۷۸). *تاریخ تمدن جهان (یونان باستان)*. ج ۲، تهران: علمی فرهنگی. ذوالفقارخانی، مسلم. (۱۳۹۷). «بررسی تطبیقی مؤلفه‌های ادبیات آپوکالیپسی در سفر احمد شاملو و بازگشت دیگر ویلیام باتلر ییتس». *ادبیات تطبیقی دانشگاه شهید باهنر کرمان*، سال ۱۰، شماره‌ی ۱۹، صص ۶۷-۸۷.

شاملو، احمد. (۱۳۷۲). *آیة در آینه*. تهران: مروارید.

_____ (۱۳۸۱). *کلیات اشعار*. تهران: نگاه.

_____ (۱۳۹۲). *شعر شاملو از آغاز تا امروز*. شعرهای برگزیده‌ی محمد حقوقی، تهران: نگاه.

ضیاءالدینی دشتخاکی، علی؛ قوام، ابوالقاسم. (۱۳۹۵). «فرجام‌گرایی و جلوه‌هایی از ارتباط آن با نقد کهن‌الگویی در ادب فارسی». *مطالعات نظریه و انواع ادبی*، سال ۱، شماره‌ی ۲، صص ۳۵-۵۸.

گرچی، مصطفی. (۱۳۸۳). «نقد و تحلیل آپوکالیپس در آثار عرفانی - و حیانی و نقش آن در گفت‌وگوی فرهنگ‌ها». *پژوهش‌های ادبی*، شماره‌ی ۴، صص ۱۴۵-۱۶۶.

_____ (۱۳۸۴). «مکاشفات پیشگویانه‌ی هشت کتاب سهراب سپهری». *پژوهش زبان و ادبیات فارسی*، دوره‌ی جدید، شماره‌ی ۵، صص ۶۵-۸۴.

مختاری، محمد. (۱۳۹۲). *انسان در شعر معاصر*. تهران: توس.

مکنزی، دی. ان. (۱۳۸۸). *فرهنگ کوچک زبان پهلوی*. ترجمه‌ی مهشید میرفخرایی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۷۷). *انسان و سمبل‌هایش*. ترجمه‌ی محمود سلطانی، تهران: جامی.

- Bank, Ritchie. (2012). "Writing into the apocalypse - an examination of the method of writing into the dark, within the context of post-apocalyptic fiction: An exegesis". <https://ro.ecu.edu.au/theses/1739>.
- BBC - Religions - Christianity: End Times". BBC Online. 2011-07-19. Retrieved 2017-11-
- Carter, John W. (2007). "An Introduction to the Interpretation of Apocalyptic Literature". <https://www.biblicaltheology.com/Research/CarterJ08.pdf>
- Fletcher, Nancy Helen. (2006). "Yeats, Eliot, and Apocalyptic Poetry" *Graduate Theses and Dissertations*. <https://scholarcommons.usf.edu/etd/242>
- Foster, Gwendolyn. (2016). "Consuming the Apocalypse, Marketing Bunker Materiality". DOI:10.1080/10509208.2016.1144017
- Hicks H.J. (2016). "Introduction: Modernity beyond Salvage. In: The Post-Apocalyptic Novel in the Twenty-First Century. Palgrave Macmillan". New York. https://doi.org/10.1057/9781137545848_1
- Moon, Hyong-jun. (2014). "The Post-Apocalyptic Turn: a Study of Contemporary Apocalyptic and Post-Apocalyptic Narrative". *Theses and Dissertations*. 615. <https://dc.uwm.edu/etd/615>.
- Lisboa, Maria Manuel. (2011). *The End of The World: Apocalypse and Its Aftermath in Western Culture*. (English Edition)
- Landes, R. (2016, January 22). "eschatology. Encyclopedia Britannica". <https://www.britannica.com/topic/eschatology>
- Richard A. Taylor David M. Howard Jr. (2016). *Interpreting Apocalyptic Literature. An Exegetical Handbook*, Kregel Academic.
- Walls, Jerry L. (Editor). "Professor of Philosophy of Religion". *Asbury Theological Seminary Print publication date: (2007). Published to Oxford Handbooks Online: September. (2009). Print ISBN-13: 978-0-19-517049-8, doi:10.1093/oxfordhb/9780195170498.001.0001*
- Stifflemire, Brett Samuel. (2017). *Visions of after the end: a history and theory of the post-apocalyptic genre in literature and film*. the university of Alabama, <http://ir.ua.edu/handle/123456789/3579>
- Taylor Donald R. (2016). *The Apocalypse-A Revelation of Jesus Christ*.